



اگر پا نداشتم

تنها به پرواز راضی می‌شدم

پل ویلینسکی ۵۰ساله، متولد شهر یورک در ایالت مین (شمال شرقی آمریکا) است و از سال ۱۹۸۲ نیویورک را برای فعالیت و زندگی انتخاب کرده است. او در مسیر تحصیلات آکادمیک‌اش در رشته هنر، سر از آکادمی فیلیپ اکستر و کالج هنر ماساچوست درآورده و در سال ۱۹۸۴ هم مدرک کارشناسی هنرهای زیبایش را از کالج کوپر دریافت کرده است. او در بیش از ۹۰ نمایشگاه گروهی و انفرادی حاضر شده و با استفاده از ابزار زندگی روزمره برای خلق هنری بدیع اما در دسترس، نگاه‌ها را به سوی خود جلب کرده است. استعاره‌های پرواز و اوج گرفتن، درونمایه غالب در آثار ویلینسکی است که البته برای او که خلبان پاراگلایدر و هواپیماهای بی‌موتور است، این تاثیرپذیری چندان دور از ذهن نیست. آثار ویلینسکی را می‌توان در پنج دسته تقسیم‌بندی کرد: پروانه‌ها و پرندگان، ماشین‌های پرنده، بال‌های دستکشی، تصاویر سایه‌ها و استودیو اضطراری. آثار او اغلب یکی از موتیف‌های یادشده را به نمایش می‌گذارند. ویلینسکی ساختن مجموعه پروانه‌هایش را از خیابان‌های نیویورک آغاز می‌کند. او قوطی‌های از ریخت افتاده نوشیدنی‌ها را جمع می‌کند و از آنها، موجوداتی قابل باور و ظریف به شکل پروانه و در اندازه‌های مختلف می‌سازد. پروانه‌های ویلینسکی فرم‌های دگردیس‌شده قوطی‌های بی‌مصرفی‌اند که در غیر این صورت، زیر فشار دستگاه‌های بازافت، سرنوشتی متفاوت در انتظارشان بود. آثار این مجموعه، بیشتر در مفهوم تحول و بازیابی سیاحت می‌کنند و در بعضی از آنها از هیچ رنگ اضافی استفاده نمی‌شود. یعنی بر بدنه این پروانه‌ها می‌شود مارک و مشخصات این قوطی‌ها را دید. ماشین‌های پرنده ویلینسکی اما ریشه در یکی از آرزوهای نخستین انسان دارند؛ پرواز بر فراز آسمان. استعاره‌هایی از پرواز و معانی شاعرانه این اشتیاق باستانی بشر برای ورود به این عنصر ناآشنا، محرک خلق این مجموعه به حساب می‌آید. یکی از اعضای این مجموعه هنری، صندلی‌های هوایی نام دارند که داستان تولدشان درست به اندازه نام‌شان، جالب است. ویلینسکی ایده خلق این صندلی‌ها را در پیاده‌روی‌های روزانه‌اش از خانه به استودیو و مشاهده معلولان و سالمندانی گرفته که از روی صندلی‌های چرخدار و با نگاهی آکنده از حسرت، مسیر دودین او را دنبال می‌کردند. او در این باره می‌گوید: «از خودم پرسیدم اگر من هم تا آخر عمر به یک صندلی چرخدار دوخته می‌شدم، چه آرزویی داشتم؟ راه رفتن؟ نه، من می‌خواستم پرواز کنم... چند سال بعد در گوشه‌ای از زمین پهناور بیمارستان گلدواتر، صندلی چرخدار خرابی را دیدم و فهمیدم که باید دست به کار شوم.» با دانشی کلی از نحوه کار هواپیماهای ساده که از سال‌ها خلبانی پاراگلایدر داشت، ویلینسکی کوشید اثری خلق کند که پروازش، به نظر غریب نرسد؛ ماشینی که حس تعلیق، سکوت و بی‌وزنی پرواز را برای همه تداعی کند، حتی برای بیننده‌ای که مدت‌هاست حتی راه راه هم نمی‌رود.

برای ساختن مجموعه بال‌های دستکشی، ویلینسکی باز هم سراغ خیابان‌های نیویورک می‌رود، او می‌خواهد در آثار این مجموعه، مفاهیمی از قبیل اجتماع و تکاپوش، راحتی و گرم، امید و پیوستگی را به تصویر بکشد. او با دیدن لنگه‌های دستکش‌های گمشده به استقبال موجی از سوالات مختلف درباره صاحبان قبلی دستکش‌ها، صدای خنده‌شان، نحوه راه رفتن‌شان و حتی حس‌شان به آن دستکش‌ها می‌رود. او می‌گوید این دستکش‌های گمشده، نماینده خاموش تمام صفت‌هایی‌اند که ما از رویه‌رو شدن با آنها هراسانیم؛ ویژگی‌هایی از قبیل فراموشکاری، بی‌دقتی، پیری و حتی بی‌مصرف بودن. ویلینسکی برای بازیابی این دستکش‌ها و برگرداندن‌شان به زندگی، آنها را به اجسامی جدید، مثلاً ساک و ظرف تبدیل می‌کند؛ اجسامی که در نهایت، رسالت «حفاظتی» دستکش‌ها را به آنها بازمی‌گردانند.

تصاویر سایه‌های ویلینسکی هم از خیابان‌های پرنور نیویورک می‌آیند. او برای ساختن آنها، قوطی خالی نوشابه را با یک قیچی می‌برد، یک سیم از پشت‌شان به سر یک لامپ می‌کشد و این گونه است که این تصاویر خیال‌انگیز، خلق می‌شوند. او این آثار را «جادوی ساده» و «متواضعانه‌ترین کیمیاگری» می‌خواند. مهم‌ترین و در عین حال تاثیرگذارترین ویژگی این آثار، سایه‌شان بر دیوار است. او درباره این تصاویر می‌گوید: «سبک بودن قوطی‌های بریده‌شده باعث می‌شود بادی ملایم آنها را به حرکت درآورد و این‌گونه است که یک نسیم، باغی از گیاهان و زیگان را پیش روی بیننده زنده می‌کند.»

اما شاید یکی از پروژه‌های ماندگار پل ویلینسکی، استودیو اضطراری‌اش باشد که حاصل یک نیاز است. پس از آنکه توفان کاترینا، ایالت نیواورلئان را تخریب کرد، ویلینسکی مدتی را در گوشه و کنار این ایالت بحران‌زده گذراند و از اینکه نمی‌توانست برای چند ماه که شده، استودیو‌اش در نیویورک را به آنجا منتقل کند، افسوس می‌خورد. در همین حین بود که نیاز به استودیویی قابل حمل برای هنرمندان بی‌خانمان‌شده نیواورلئان در ذهنش جوشید و «اضطرار» این نیاز او را به سمت پایه‌گذاری این پروژه هدایت کرد. طرح‌های او کاروان‌هایی مجهز با اندازه‌ای متوسط بودند که امکانات کار را برای هنرمندان فراهم می‌آوردند. در سال ۲۰۰۶ ویلینسکی نقشه ابتدایی ساخت. این استودیو متحرک را طراحی و ساخت آن را آغاز و در نهایت، نمایشگاهی را برای این اثرش برگزار کرد. ایده او یعنی ساخت استودیو قابل حملی که انرژی‌اش را هم از خورشید می‌گرفت و به سوخت‌های فسیلی وابسته نبود، خیلی زود توجه انجمن‌ها و اسپانسرهای بسیاری را به خود جلب کرد که دوستدار محیط زیستند و برای حذف سوخت‌های تجدیدناپذیر از حیات انسان می‌کوشند.

